



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند،کوچه آرشیبا، پلاک ۶

تلفن: ۰۹۲-۸۸۶۵۴۳۹۰ نامبار: ۰۷۱۹-۸۸۸۸۰ تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷

امور مشترکین: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۳۳

توزیع شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۰۵-۶۶۲۷۲۱۳۰

چاپ: گل‌ریز تلفن: ۰۶۶۷۹۵۴۲۲

www.sharhdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۷ اذان مغرب ۲۰:۰۴ اذان صبح فردا ۴:۰۳ طلوع آفتاب ۵:۴۹

مترونوشت

عین اون خلی



بهناز جلالی‌پور

● خاتم پشت میکروفن می‌گوید: «ایستگاه فلان» نزدیک‌های ظهر است، اما همه یک‌جورهایی گرفته و خواب‌آلود هستند. هرچند قیافه هیچ‌کس خسته نیست، اما بی‌حوصلگی‌ها مثل همان ساعت‌های آخر روز است که از خستگی، هیچ‌کس حوصله آن یکی را ندارد. همه شانس داریم که یکی یک صندلی برپایمان خالی است و قرار نیست مدام چشم‌پجرخانییم که کجا صندلی خالی می‌شود. چند متر آن طرف‌تر، روی صندلی‌های میانی واگن، یکی دارد نخودی می‌خندد. گیرم یک خورده نخودش بزرگ است و اندازه چاقاله. به اندازه دو، سه کلمه‌ای حرف که دوست کناری‌اش بزند، ساکت می‌شود و باز صدای خنده‌اش بلند می‌شود. برای آن هیکل باریک و قلمی این صدا کمی عجیب است. بار اول و دوم برای من هم جالب است که یکی می‌تواند با این حجم صدا و انرژی بخندد. بعدش دیگر از مزه می‌افتد و تمرکزم را از دست می‌دهم و هربار مجبور می‌شوم که سرم را از صفحه موبایل بیرون بیاورم. اما مل نمی‌آید بهش اخم کنم. این تنها آدم پراترزی این جمع است.

در پاتوق من چند خاتم نشستند. کناری من هم که اصلا انگار نه انگار، سرم در موبایل است، مدام حرف می‌زند و تعریف می‌کند. زن می‌سالی است با چشم‌هایی که بفاراد و چند کل ریز در صورتش، دو، سه دهغه اول که صدای خنده دختر بلند شد، نگاهی مادرانه می‌کند و لیخندی هم می‌زند. اما بدش نمی‌آید که یک تذکر مادرانه هم بدهد. به خصوص که هر بار صدای دختر بلند می‌شود، نگاهی به سمت واگن عمومی و مردهایی که کنار میله جلداننده ایستاده‌اند، می‌کند تا ببیند چندتا از آنها به صدای دختر ستر برمی‌گردند. زن از وقتی آمده دایم در حال حرف‌زدن است، جوری هم تعریف می‌کند که انگار با افراد داستانش آشنا هستم. مدام از دخترش می‌گوید که این روزها اعصاب ندارد. حالا یک جور عجیبی پوست سبزه‌اش که بیشتر به سیاهی می‌زند، غم‌انگیز می‌شود.

زن: من سن این بچه بودم، بعدنیا آرزو داشتم. عین اسپند روی آتیش بودم. به‌جا بند نبودم. این اما می‌که اعصاب ندارم؛ حوصله ندارم؛ اعصاب ندارم می‌خوام تنها باشم. وقتی دارد از قبول دخترش حرف می‌زند، مدام هیکلش را این‌ور و آن‌ور تکان می‌دهد و دست‌ها را در هوا می‌چرخاند. گاهی هم ابروهاش را که مثل نخ است، بالا می‌اندازد. به خصوص وقتی می‌خواهد در مورد تنهایی‌اش حرف بزند. من نگاهش می‌کنم، گوش می‌کنم و وقتی حس می‌کنم حرفش تمام شده، سرم را دوباره در گوش‌ام می‌کنم.

زن: افسرده است انگار. هست یعنی؟ (با کشش طبعی‌اش آرام به کشش من می‌زند که مثلا حواسم را جمع او کنم).

باز هم نگاهی به او می‌اندام و دوباره سعی می‌کنم کلانکت بشوم و ایملیم را چک کنم. آن طرف هم دختر همچنان همان طور چاقاله‌ای می‌خندد و صدایش هنوز می‌آید. این طرف هم زن شروع کرده از زبلی‌هایش در «الی‌لی» می‌گوید که چطور با همه مسایلی که گذاشته و چقدر مهارت داشته. بعد دخترش را با خواهرزاده و دختر خواهرشوهر و چندتایی دیگر از اقوام در و همسایه مقایسه می‌کند. جوری هم برای تعریف کج نشسته که نصف سهم من از صندلی را گرفته. اینترنت سرعش اقتضاح است. صدای خنده‌های چاقاله‌ای دختر دیگر بدون مکث و حرف‌زدن‌های بینش می‌آید. هرچند هم می‌خواهم به‌حساب سرخوشی ۲۰سالگی‌اش بگذارم و شادی سال‌های اول دانشگاه، بازهم از تحمل خرج است و من را هم کلافه کرده.

زن هم کلافه شده. اما با آرنج سقلمه‌ای به پهلوی من می‌زند. آن هم دوبار.

من: هوم؟ جان؟ ببخشید به‌له؟ زن: چی کارش باید کرد؟ بچه فقط ۱۷ سال دارد. من: کی‌ا؟

زن: (قیافه طلبکار به خودش می‌گیرد و صورت مادرانه‌اش عصبانی می‌شود) برو بابا. تو هم که عین اون خلی. دختر خفه شو دیگه. به ذره متانت نداری؟ ملان - بابات یادت ندادن توی جمع چطور می‌بخندی؟ دختر اینقدر جلف؟ اینقدر قبیح؟ صدای خنده‌ها همه مترو را دیوبنه کرده بسه دیگه!

من: مسافری هستم که از شرق تهران سوار بر مترو به میانه شهر می‌روم و هر روز آمار کناری‌هایم را می‌گیرم.

مخبیر الدوله

شبیعی کدکنی نامزد «قلم‌زرین»

● ایستادنمزد‌های نهایی بخش پژوهش جایزه «قلم‌زرین» معرفی شدند. رضا اسماعیلی – دبیر جایزه قلم‌زرین – گفت: کتاب‌های «ستاخیز کلمات» نوشته دکتر محمدرضا شبیعی کدکنی، «سبک‌شناسی» نوشته دکتر محمود فتوحی و «روایت‌شناسی داستان‌های متنوی» اثر سمیرا بامشکی از سوسی داوران بخش نقد و پژوهش جایزه قلم‌زرین، به عنوان نامزد‌های نهایی این جایزه انتخاب شدند.

شرق

روزنامه

یکشنبه ۲ تیر ۱۳۹۲ ۱۴ شعبان ۱۴۳۴ ۲۳ ژوئن ۲۰۱۳ سال دهم شماره ۱۷۶۴ صفحه ۱۶

تولدی دیگر

«پرویز پرستویی» ۵۸ ساله شد

از جنس یادگارهای بهشت



مازیار میری

بالاخره بعد از چند سال می‌توانم با دل خوش بگویم: «تولدت مبارک» و ایسن را چندین‌بار با صدای بلند فریاد بزنم و برایت آرزوهای خوب بکنم. برای تو که مثل همه ما و شاید بیش از همه ما خنده‌ات را گم کرده بودی. برای تو که صفت مهربانی فراتر از هر صفتی همچون گلبرگ‌های لطیف غنچه‌های ناشکفته در تو نمایان است. خنده‌هایت هویدا می‌کند مهربانی و زلالی تو را و خوب می‌دانم که چند سالی است خنده‌ات از صورت مهربانت رفته بود و صورتی‌ات با اضطراب و بی‌ثابی عوض شده بود و تو همچنان مهربان بودی و چون مثال دگر دوستان شنا کردن در هر باتلاقی را بلد نیستی، تنها بودی و نظاره‌گر.

و چه صور در این چند سال سکوت کردی. خلوت کردی. و تو استادانه ایمان و عشقت را محافظت کردی... «پرویز» عزیز! تولدت مبارک ما باشد، که با ایمان می‌گویم یادگاری هستی از جنس بهشت، که مهربانی‌ات هدیه بزرگی برای ما نامهربانان است. و چه خوشحالم که خنده‌ات دوباره برگشته، هرچند آزرده‌ای و حق داری. ذات انسان‌بودنت رنج برد اما

زایوه دید

یادداشت دو دوست برای «احمد مسجدجامعی»

ساعد باقری - **سهیل محمودی**



باید ۳۰سال از عمرت سعادتمندانه به سیر متون معرفتی گذشته باشد؛ باید سال‌ها با کتاب‌های اهل حکمت و معرفت سروکار داشته باشی؛ باید عمری را در جست‌وجوی «فتوت» و مرور «فتوتنامه» گذرانده باشی، باید... باید... و اندوها با تو همراه باشد و دریغ‌ها بر لب، که چرا در این زمانه، کمتر نشانی از آن گوهر نایافت‌انسان، جست‌های دل‌پر آرزویت به تکرار دیدارهای معمول با آدمیزاده‌ای مغفولی آرام نمی‌گیرد. اما از دیگر سو، باید مثل ما سال‌ها با دوستی همدل و همراه بوده باشی که در این قحطسال وفا و دوره منسوخ‌شدن مروت، دلت را شاد کند که هنوز هستند کسانی که جوانمردانه و عیاروار و قلندرانه زیسته‌اند. ک‌ا‌ب‌د از این دست؛ اما هستند و با همه دریغ و افسوس از این زمانه، خوشحالی که تو با یکی از همین «کم‌ها، بیشترین دل‌بستگی، مراوده، همدلی و همنشینی را داشته‌ای. یعنی گاهی در خلوت خودت، می‌بالی که در این سایه‌روشن‌های سال‌های ابری و سرد، نفس گرم جوانمرد کمپاب زمانه، احمد مسجدجامعی، تو را به صفایی ناخته است و با دوستی‌اش بهانه‌ای برای آفتابی‌زیستن داشته‌ای.

● ● ●

بسیاری از مردم سرزمین عزیز ما ایران و ساکنان شهر تهران، احمد مسجدجامعی را به عنوان یک مدیر موفق فرهنگی می‌شناسند. بسیاری از اصحاب هنر و فرهنگ و اندیشه و کتاب و ادبیات او را با دغدغه‌ها و دل‌مشغولی‌های متعالی خدمت‌به فرهنگ و اهل فرهنگ می‌شناسند. اما، ما دو دوست، «احمدآقا» را در قامت یک دوست دیدهایم و شناخته‌ایم و این چه شگوهی دارد که چه حظی و چه صفایی، دوستی با «احمدآقا» و همنفسی با سادگی و تواضع و مردم‌داری‌اش، تکیه‌گاهی می‌شود آن وقت برای تو در این زندگی، وقتی به خانه ساده و



احمد محمدی کنگرانی
روایت‌پژشک

تاثیرگذار بوده است. وقتی می‌خواهم به سیر تکاملی علم در طول تاریخ نگاه کنم، به‌طور ناخودآگاه همیشه ابوعلی‌سینا، یاد می‌آید. کسی که به جرات در اکثر رشته‌های علم تبحر داشت. در حالی‌که امروزه افرادی هستند که به‌طور اختصاصی در مورد زمان وقوع تخم‌گذاری نوع خاصی از لاک‌بشت سال‌ها پژوهش می‌کنند. در این روزگار اگر کسی نخواهد مانند ابن‌سینا عمل کند، تبدیل به یک همه‌کاره و هیچ‌کاره می‌شود. این موضوع اشکال کار شیخ‌الرییس نیست بلکه سیر تکاملی ملی و تغییر تدریجی علم را نشان می‌دهد. اما روی دیگر سکه هم هست و آن هم انسانی چندبعدی و

جنگل آسفالت

به بهانه سالگرد درگذشت «ابن‌سینا»

تک‌بعدی یا همه‌کاره و هیچ‌کاره

چند تخصصی است و در فرهنگ عامه معمولاً کنایه در مورد پزشکان، شاعران، پژوهشگران، فیلسوفان، ریاضی‌دانان و ... به‌عنوان افرادی یاد می‌شود که در زمینه‌های دیگر غیر از رشته تخصصی خود به‌ویژه مسایل عاطفی و انسانی بسیار بی‌تجربه و ناآگاه هستند. یا به‌شدت خشک و منطقی رفتار می‌کنند و یا به شکلی افراطی، احساساتی هستند ابن‌سینا برای من نمادی از انسان متعال و میانه‌رو است در منطق خشک ریاضی و فلسفه تا عالم پیچیده و متغیر انسان و پزشکی تا جهان سرشار از خلاقیت و نسبیت موسیقی و شعر و ادبیات در حرکت بوده است. هر چند در دنیای کنونی

یاد استاد

در سوگ شهنواز تار؛ جلیل‌شهناز

این روزها تار صدای عود می‌دهد و رباب



ماهور احمدی

استاد «جلیل‌شهناز» هم رفت. آن هم در زمانی که به هر نااموز هنر «استاد» می‌گویند. «جلیل‌شهناز» بی‌شک یکی از استادان نوازندگی تار بود. او را می‌توان از جهت نوازندگی تار استاد دانست نه از این جهت که او در زندگیش شاگردانی را تربیت کرد. ۱۲ ساله بودم، سال دوم هنرستان موسیقی، هنرجوی ساز تار و آرزوی دیدار نوازنده‌ای را داشتم که در آن سن و سال تنها می‌فهمیدم که ملودی‌هایش را دوست دارم. ظهر تابستان دوست عزیزِی از دوستان قدیمی پدرم به او رنگ زد و گفت: استاد منزل ماست، ماهور را بیاور. در آن ظُهر تابستان با هیجان و ترس عجیبی، در گرمای کشنده به منزل دوست پدرم رفتم. ساعاتی گذشت. ساز را آوردند و استاد نواخت، نواخت، نواخت و نواخت؛ و با تمام پیچی و نفهم بودم فهمیدم ساز زدن او با همه فرق دارد. نوای سازش قلب را تسخیر می‌کرد. تمام که شد با لهجه غلیظ اصفهانی گفت: «حالا شما بزن» سازش را به من نداد تا با ساز او بنوازم. دوست پدرم سازی تاکوک، کهنه و زخمی داشت. ساز را گرفت و کوک کردم. با داستانی لرزان شروع به نواختن کردم. استاد در میان مضراب‌هایم گفت: «ماهور» بزن! درآمد «ماهور» را زدَم. چهارمضرب و رنگ و از هیجان و ترس اشک می‌ریختم و می‌زدم، آنقدر ترسیده بودم که می‌خواستم بمیرم و همه‌چیز تمام بشود. فرود را زدم و نفسی عمیق کشیدم. استاد فرمود: «شما که ساز نمی‌زنی،

«نگران نباش» به سوئدی ترجمه شد

شرق: «نگران نباش» آخرین رمان مهسا محبعلی به زبان سوئدی ترجمه و منتشر شد. این رمان ۱۴۷صفحه‌ای پیش از این در ایران ۱۱ بار بازنشر شده است. این رمان در سال ۱۳۸۷ جایزه بهترین رمان سال را از انجمن نویسندگان و منتقدان مطبوعات از آن خود کرد. «نگران نباش» توسط «ریاب محب» به زبان سوئدی ترجمه شده است. مجموعه داستان «صدا» رمان «تفرین خاکستری» و مجموعه داستان «عاشقیت در پلورفی» نیز از دیگر آثار منتشرشده مهسا محبعلی است.

از هر نظری بی‌ضرر

باز کردن سر شوخی با روحانی



پوری‌یا عالمی

● ما چند وقتی رفته بودیم گل بچینیم. هنوز کارمان تمام نشده. امروز یک تَک با آمدم چندتا چیز را با شما در میان بگذاریم و بعد از میان شما برویم؛

مساله خانه

آقای احمدی‌زاد! شعار داد مردم را خانه‌دار می‌کند ملت دست به کار شدند و بابا شدند.

حالا این همه آدم بدون خانه هستند. الان هم آقای حسن روحانی کلید را نشان داده. مردم هم که نیازمند، تنها‌السترس ما این است که از فردا مردم رنگ بزنند به روحانی تا کلید بگیرند.

دیالوگ کلیدی:

الو آقای روحانی؟ ببخشید دولت قبلی که ما را خانه‌دار نکرد، ما هنوز کارمان گیر است. پس خودمانیم کلید شما به چه دردی می‌خورد. اصلا بی‌زحمت آن کلید را بدهید ما از روش بزیم دیگر مزاحم نشویم.

کلید و داس یا داس و چکش؟

روحانی گفت با کلید آمده نه داس. پدر بزرگ ما معتقد بود همه‌چیز زیر سر انگلیس است. ما معتقدیم زیر سر روسیه و کماکان شوروی سابق است. دلیل؟ بفرمایید این هم دلیل: تا الان یک داس پیدا شده، فردا اگر کلید را چکش‌کاری کنیم و کلید تبدیل به چکش شود چکار کنیم؟ شعار مردم هم لابد این می‌شود: روحانی کلیددار / چکش‌ور بردار بیار!

باز کردن سر شوخی

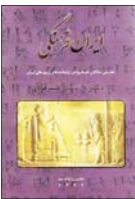
یک زمان همه مجیز آقای احمدی‌زاد را می‌گفتند، از یک جایی به بعد همه شروع کردند به‌اش شوخی کردن. شکر خدا ما از اول داشتیم حرف خودمان را می‌زدیم! الان اما دولت دارد عوض می‌شود. ما به نمایندگی از خودمان، سر شوخی را با آقای روحانی باز کردیم که بداند ما با کسی شوخی نداریم.

مساله جسمانی روحانی

درست است که ظاهر و باطن روحانی یکی است و کاملاً روحانی است، اما باید بداند سیاست مسالهای جسمانی است. از قدیم هم گفته‌اند شکم گرسنه دین و ایمان سرش نمی‌شود. پس روحانی دقیقاً به مسایل جسمانی و شکم و اقتصاد توجه ویژه کند و به مسایل «اتحرافی» مثل جلدو و جنبل و جن و فرشته و چیزمیزهای دیگر کاری نداشته باشد.

پیشنهاد

«ایران فرهنگی» را بهتر بشناسیم



● کتاب «ایران فرهنگی» گردآوری است در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران. از گذشته تا به امروز، شاید بتوان نقاوت این کتاب با مجموعه‌های دیگر را اینگونه بیان کرد که در این کتاب، تنها به یک موضوع کلی

پرداخته نشده است، بلکه کوشش شده، چندی‌ها از هفت موضوع پیوسته، فراهم آید که با نگاهی گذرا به این کتاب، بتوان خیال سرگردان و مه‌آلود خود را بر آشینه روشن آگاهی نشاند، چراکه این کتاب علاوه بر جذابیت موضوعی، با همراهی نگارها و نمودارهای رنگی، چشم‌نواز نیز هست. این نگارها و نمودارها، از یکسو راستی و درستی نوشته‌ها را نشان می‌دهند و از سویی دیگر مطالعه کتاب را برای خواننده آسان‌تر و شیرین‌تر می‌کنند این گردآوری شامل هفت بخش، به قرار زیر می‌باشد:

-بخش اول: نخستین ساکنان فلات بزرگ ایران، شامل فصل اول: پارینه‌شناسی ایران، فصل دوم: مردم‌شناسی ایران (در ۵۵ صفحه همراه با ۱۰ نگاره رنگی)

-بخش دوم: فرمانروایان ایران بزرگ، شامل پنج فصل: پیش از اسلام، دوران پس از اسلام و حضور اعراب در ایران، نخستین جنبش‌های آزادی‌خواهانه ایرانیان، حضور مغولان

در ایران، یکپارچگی دوباره ایران (در ۱۶۳ صفحه همراه با ۳۹ نگاره رنگی)

- بخش سوم: گاشماری دودمان‌ها و پادشاهان ایران‌زمین، زمان و مکان فرمانروایی آنها (در ۲۴ صفحه به صورت جدول)

- بخش چهارم: پایتخت‌های ایران، از شش‌هزار سال پیش تا به امروز (در ۸۰ صفحه همراه با دو جدول و یک نگاره رنگی)

- بخش پنجم: ساکنان کنونی ایران، شامل سه فصل: اقوام ساکن/ یکجانشین؛ اقوام کوچ‌کننده/ چادرنشین؛ ایرانیان غیرمسلمان (اقلیت‌های دینی ساکن ایران)، (جمعا در ۱۱۷ صفحه همراه با ۱۸ نگاره رنگی)

-بخش ششم: پیشینه پرچم ایران، از دوهزار و ۵۰۰سال پیش تاکنون، (در ۳۷ صفحه همراه با نگارهای رنگی)

- بخش هفتم: گزیده‌ای از ایران‌شناسان شامل ۳۸ ایران‌شناس ایرانی و ۴۴ ایران‌شناس خارجی، (در ۴۰ صفحه) کتاب «ایران فرهنگی» را دکتر «ارنوش فروه» تألیف کرده و انتشارات صبا آن را با قیمت ۲۵هزار تومان منتشر کرده است.